



سبک‌شناسی رجالی آیت‌الله بروجردی

آیت‌الله محمد واعظ‌زاده خراسانی^۱

اشاره

استاد واعظ‌زاده در این نشست علمی به زندگانی، ویژگی‌ها و دیدگاه‌های رجالی و حدیثی آیت‌الله بروجردی و آثار ایشان می‌پردازد. ایشان ضمن بیان خاطراتی درباره‌ی روش فعالیت حلقه‌ی شاگردان ایشان در تنظیم و نشر آثار رجالی و حدیثی، به تفاوت‌های مکتب قم و نجف اشاره و به تفصیل درباره‌ی روش‌شناسی اصولی و فقهی آیت‌الله بروجردی گفتگو می‌کند. بنابر گفته‌ی ایشان روش اصولی آیت‌الله بروجردی عمدتاً همان مبانی مرحوم آخوند بود، جز مواردی که خود صاحب‌نظر بودند؛ مانند موضوع علم اصول یا بحث اجماع و شهرت. آیت‌الله بروجردی در روش فقهی نیز مدعی بود تفقه فقیه منوط به این است که علاوه بر آرای فقهای شیعه و ادله‌ی آنها، آرای فقهای اهل سنت را نیز بدانند.

کلیدواژگان: سبک‌شناسی رجالی، آیت‌الله بروجردی، جامع احادیث الشیعه، مکتب وثوق صدوری، مکتب وثوق سندی، مکتب حدیثی کوفه، مکتب حدیثی قم.

۱. این گفتار محصول کارگروه فقه و قرآن و حدیث (اعضای حلقه‌های علمی افق، حدیث و قرآن) دفتر تبلیغات اسلامی خراسان رضوی است و توسط آقای علیرضا مازاریان استناددهی شده است. برای آشنایی با سخنران رک: پایان نشست.



مقدمه

شخصیت‌شناسی آیت‌الله بروجردی

از باب مقدمه لازم است به زندگانی آیت‌الله بروجردی و خاندان‌شان اشاره‌ای داشته باشیم. نسب اجداد ایشان با ۳۰ واسطه به امام حسن مجتبی علیه السلام این خاندان در واقع حسنی و حسینی هستند. جد پنجم ایشان، سید محمد طباطبایی اصفهانی نجفی، ساکن نجف بوده که رفت و آمد مکرری هم به موطن خودش (اصفهان) داشته است. در یکی از سفرها کاروان در بروجرد معطل می‌شود و مردم شهر با توجه به سیطره صفویه و شیوع تصوف، از ایشان می‌خواهند که در بروجرد بماند. با پذیرش و اقامت ایشان، سابقه‌ای ۲۵۰ ساله برای این خاندان در بروجرد رقم می‌خورد. سید محمد، مقبره عظیمی در بروجرد دارد که این بنا توسط آیت‌الله بروجردی تجدید بنا و تعمیر شد.

آیت‌الله بروجردی درباره جد پنجمش معتقد بود که در همه علوم اسلامی متداول آن روز استاد بوده و از چند طریق با خاندان مجلسی، بحر العلوم و غیره، نسبت خویشی داشته است. خود آقای بروجردی در جایی نوشته بودند که با خاندان مرحوم مجلسی به منزله یک خاندان بودند؛ زیرا بین این دو خاندان، پیوندهای ازدواج بسیاری - که همه را ذکر کردند - برقرار شده بود.

آیت‌الله بروجردی در بروجرد متولد شدند و ادبیات و دروس متداول را در همان‌جا خواندند. در سن ۱۹ سالگی به اصفهان منتقل شدند؛ شهری که هنوز موقعیت علمی عصر صفویه را حفظ کرده بود و درک علمای بزرگ در آنجا امکان‌پذیر بود. از خصوصیات اصفهان این بود که هنوز علوم رجال و حدیث دایر بود؛ در حالی که در حوزه‌های دیگر، از جمله حوزه مشهد، خبری از علم حدیث و رجال و حتی تفسیر نبود. نجف هم جز چند نفر رجالی، وضعیت مناسبی نداشت. آیت‌الله بروجردی معلومات حدیثی رجالی را در بروجرد کسب کردند و هنگامی که به نجف رفتند، مورد توجه بسیاری همچون آخوند قرار گرفتند. در فقه و اصول هم خود ایشان می‌فرمود که در نجف خود را نیازمند درس کسی نمی‌دیدم؛ مبانی را داشتیم و فقط برای خاطر جمع‌ی رفتیم. بنابراین با وجود درس‌هایی که حتی از مرحوم آخوند گرفته‌اند، مبانی ایشان در فقه و اصول تغییر نکرده است. مهم‌ترین استاد ایشان در اصفهان که از او متأثر بودند، مرحوم سید محمد باقر



درچه‌ای (۱۲۶۴-۱۳۴۲ق) بود؛ کسی که مانند بسیاری از علمای اصفهان، افکار خاصی درباره اهل‌تسنن داشته است. پس از مرحوم مجلسی، اختلاف شدیدی در روش او به وجود آمد. ایشان تا توانسته بود روایات زیادی را شامل مذمت شدید همه صحابه و همه خلفا در کتاب‌هایش، از جمله بحار الأنوار و به خصوص در «فتن و محن» جمع کرده بود. گروهی این روش را می‌پسندیدند و دسته دیگر، در جبهه مخالف بودند که مرحوم درچه‌ای نیز از آن جمله بود. لذا آیت‌الله بروجردی به چاپ بحار الأنوار روی خوشی نشان نمی‌داد و در نهایت گفت مجلدات فتن و محن در یک جلد قدیم باشد و چاپ نکنند و نکردند. ایشان از این نظر تفکر خاصی داشت و پیرو استاد خود، با تدروی‌های مرحوم مجلسی مخالف بود و البته خصیصین از این تفکر آگاهی داشتند.

ایشان چندسفر به مشهد آمد تا در اینجا بماند و تدریس هم شروع کرد؛ اما در نهایت عازم قم شد. در سال ۱۳۳۳ که به خاطر بیماری و عمل جراحی در تهران بستری بود، برخی بزرگان قم و در رأس آنها مرحوم امام خمینی ره به دیدن ایشان آمدند و پیشنهاد تدریس فقه و اصول را در قم مطرح کردند. قبل از ایشان سه نفر بودند که مرجعیت مختصری داشتند: حضرات آیات عظام سیدمحمد حجت، صدرالدین صدر (پدر امام موسی صدر) و آقا سیدمحمدتقی خوانساری. اما با آمدن ایشان، آنها تحت الشعاع قرار گرفتند؛ به‌ویژه پس از فوت مرجع کل، مرحوم آقا سید ابوالحسن اصفهانی در سال ۱۳۲۵ که معروف شد احتیاطاتش را به آیت‌الله بروجردی حواله می‌داده است. فقط آیات عظام حکیم و شاهرودی سهمی از مقلدین در نجف داشتند و عموم شیعیان در کشورهای اسلامی مقلد آقا سید ابوالحسن اصفهانی بودند.

روش‌شناسی اصولی و فقهی آیت‌الله بروجردی

لازم است به روش فقهی و اصولی آیت‌الله بروجردی اشاره کنم.^۱ من از سال ۱۳۲۸ تا ۱۳۳۹

۱. برای مطالعه بیشتر، رک: مقاله استاد واعظ‌زاده با عنوان «المنهج الفقهي والأصولی لآية الله البروجردی»، نشریافته در: رساله‌التقریب، العدد ۳۰.



به مدت ۹ سال در درس فقه و اصول ایشان در قم شرکت داشتم. اطلاعات وسیعی در تاریخ فقه شیعه و سایر مذاهب و همچنین احادیث شیعه و اهل سنت داشت که از نتایج تحصیل در اصفهان بود و باعث تفاوت‌هایی در روش فقهی‌اش می‌شد.

روش اصولی ایشان به صورت عمده، همان مبانی مرحوم آخوند بود؛ جز مواردی که خود صاحب‌نظر بود. برای مثال در موضوع علم اصول یا بحث اجماع و شهرت، حرف داشت و در تفقه هم مدعی بود که تفقه فقیه منوط به این است که علاوه بر آرای فقهای شیعه و ادله آنها، آرای فقهای اهل سنت را نیز بداند. دلیلش هم این بود که فاصله شیعه و سنی در زمان ائمه علیهم‌السلام به ویژه حضرت باقر و صادق علیهم‌السلام بدین گونه نبوده است؛ حدود سه هزار روایت از فقهای سنی وجود دارد که از اهل بیت علیهم‌السلام شنیده و نقل کرده‌اند. به همین دلیل روایات ائمه در کتب اهل سنت زیاد است! من زمانی شروع به جمع‌آوری این احادیث کردم و دو نفر از علمای قم آن را دنبال کردند. بعدها یک جلد آن به نام «احادیث العتره من اهل السنه» به چاپ رسید؛ اما بقیه آن فرصت چاپ نیافت. من این مجموعه را برای چاپ به آیت‌الله ری شهری دادم؛ اما ظاهراً ایشان عقیده نداشت که چاپ شود.

بنابراین رابطه بین شیعه و سنی زیاد بوده و بسیاری از روایات ائمه علیهم‌السلام ناظر به روایات اهل سنت از پیامبر است؛ گاهی موافق، گاهی در توضیح و گاهی در رد آنهاست. این موضوعی بود که مرحوم بروجردی بر آن تکیه می‌کرد. در اولین جلسه تدوین جامع الأحادیث ایشان گفت: احادیث اهل سنت در فقه، خیلی کمتر از شیعه است؛ اما روی همان احادیث کم، خیلی زحمت کشیده‌اند. مثلاً فکر می‌کنید چند کتاب درباره صحیح بخاری نوشته شده است؟ بیش از ۲۰۰ کتاب در رجال و خصوصیات آن کتاب داریم! ما چنین کارهایی را در این حجم نکرده‌ایم. این تعبیر ایشان هنوز هم در قم معروف است که: «فقه شیعه در حاشیه فقه اهل سنت است.» در زمان حضرت باقر و صادق علیهم‌السلام فتاوی چندتن از فقهای آنها، مثل ابوحنیفه و مالک، کم‌کم معروف شد و مردم از آنها تقلید کردند و کسانی که فتاوی آنها را شنیده بودند، از ائمه علیهم‌السلام سؤال می‌کردند. بنابراین، بسیاری از روایات ما در جواب افراد و ناظر به فقه اهل سنت است و لذا فقه



شیعه در حاشیهٔ فقه اهل سنت بوده است. البته عده‌های هنوز هم مخالفت می‌کنند؛ اما اگر تاریخ این احادیث را ببینند، باور می‌کنند.

ارتباط یاران ائمه علیهم‌السلام با فرق اهل سنت

می‌دانید که شش نفر از اصحاب حضرت باقر و صادق علیهم‌السلام به نام فضلاء یا «صحیحة الفضلاء» معروف‌اند؛ زرارة، الفضیل بن یسار، بکیر بن اعین، محمد بن مسلم، برید بن معاویه و ابی‌الجارود. ببینید زراره چقدر سؤالات دقیق فقهی از صادقین علیهم‌السلام دارد. اما این سؤالات دقیق از کجا می‌آید؟ اینها کجا درس خوانده‌اند و این دقتها کجا بوده است؟ کشتی می‌گوید چهار نفر از اصحاب اجماع (مثل زراره و محمد بن مسلم) ابتدا از شاگردان ابوحنیفه بودند؛ اما با رفت و آمد حضرت صادق علیهم‌السلام به کوفه، حضرت با اینها ارتباط پیدا کردند و آنها شیعه شدند. این معلومات منحصر به روایات نبوی و قیاس و استحسان و استنباط‌های عقلی بود. حتی روش مکتب ابوحنیفه بر این بود که شاگردانش در مسجد کوفه از سر شب تا صبح بنشینند، فرع و مسئله طرح کنند و درباره مسایلی که واقع نشده است، بحث کنند. به اینها می‌گویند «أرأیتون»؛ چون برای طرح مسئله می‌گفتند: «أرأیت لو کان قضا...؟»؛ یعنی اگر این مسئله واقع شود، چگونه می‌شود؟

مالک در مدینه، با این فکر کاملاً مخالف بود. البته او کوچک‌تر و متأخر از ابوحنیفه بود؛ ولی بالأخره در دوران ابوحنیفه رقابتی با او داشت. او می‌گفت تا حادثه‌ای واقع نشود، درباره آن نظر نمی‌دهم. حتی از سؤال‌کننده می‌پرسید که آیا واقع شده یا نه و در صورت وقوع، فتوا می‌داد! در فتوا و استحسان، خیلی وسعت نظر داشت و معتقد بود که اکثر فقه، استحسان است؛ یعنی روی مصالح، مناسبات و ملاحظات خیلی کار کرده بود.

این چهار شاگرد ابوحنیفه، یعنی فقهای که مسایل مختلفی را از روی قیاس و استحسان و استنباط‌های دقیق ابوحنیفه با آن تفکر دقیق، استنباط کرده بودند، اینک شیعه شده‌اند. این مطلب را ندیده‌ام که کسی به آن توجه کند و همین مؤید نظر آیت‌الله بروجردی است.



مرحوم آقاسیدمحمدکاظم یزدی^۱ گفته بود هرکس بر فروع من در عروة، فرعی اضافه کند، چند اشرفی به او پول می‌دهم. آخوند که فوت شد، آقاسیدمحمدکاظم، مرجع کل بود و وجوهات در دستش بود و به مشروطه خواهان هم نمی‌داد! می‌گویند مرحوم آقاضیاء به واسطه بی‌پولی، چند فرع درست کرد و نظایری برای مسایل آورد و ارایه کرد. آقاسیدمحمدکاظم گفت: حالا چه می‌خواهی؟ گفت: پول می‌خواهم! سید گفت: این آمده پول بگیرد! منظور این است چنین دقایقی در تاریخ ما بوده است و در زمان صادقین علیهم‌السلام نیز آن روابط دقیق وجود داشته است.

واقعیت این است که بیشتر روایات ما از زراره و محمدبن مسلم است که به صورت دائم سؤال می‌کنند و سؤالاتشان را هم از مکتب ابوحنیفه گرفته‌اند. این است که بر این واقعیت اصرار می‌کنم و در مقابل از من ایراد هم می‌گیرند! اما این سبک و روش آیت‌الله بروجردی هم بود. البته بعدها کسانی که به مرجعیت رسیدند، یا از ترس قم یا از روی عدم اطلاع، چنین مسایلی را مطرح نکردند و آن تفکر از بین رفته است. در نتیجه روش فقهی، اصولی و رجالی آیت‌الله بروجردی هم در قم ادامه پیدا نکرد.

یکی از اشکالات و سائل الشیعه که ایشان در جامع الأحادیث مرتفع کردند، این بود که یک حدیث از یک راوی به چندسند نقل شده است. گاهی یک حدیث از زراره به چهار طریق نقل شده که گویی تمام آن قطعه قطعه شده است. ایشان معتقد بود که همه روایات راوی را باید یکجا دید. گاهی می‌فرمود خیال می‌کنید امام صادق علیه‌السلام بی‌کار نشسته و شخصی مثل زراره، چهار بار یک مسئله را سؤال کرده است؟ نه، یک بار سؤال کرده و به مرور زمان تکه تکه شده؛ تغییر و تبدل صورت گرفته و صدر و ذیلش حذف شده تا به دست ما رسیده است. وقتی در درس خود حدیثی را از وسائل می‌خواند، با توجه به رعایت نکردن این نکته توسط صاحب وسائل، می‌فرمود باید حدیث را با همه سندها و متون آن دید تا بفهمیم که حضرت چه گفته است.

۱. مرحوم آیه‌الله سید محمدکاظم طباطبایی یزدی، صاحب عروة ۱۲۴۸ ق.



جایگاه آیات الأحکام در فقه آیت‌الله بروجردی

آیت‌الله بروجردی در درس خارج خود به آیات قرآن، که فقها کمتر به آن توجه می‌کنند، بسیار اهمیت می‌داد. ایشان در هر بحث، ابتدا از آیه شروع می‌کرد. یک امتیاز جامع الأحادیث هم این است که ابتدای هر باب، آیات آن باب ذکر شده است. این کار را مرحوم مجلسی در بحار الأنوار کرد و در وسائل الشیعه نشده است. مرحوم بروجردی آیات الاحکام را حفظ داشت و می‌فرمود: یک فقیه نمی‌شود آیات الاحکام را نداند! این یک روش اصلاحی ایشان در حوزه‌ها بود.

موضوع اصلاحات آیت‌الله بروجردی در حوزه‌ها از بحث خارج است و در اینجا فقط به دو مورد اشاره می‌کنم. اول اینکه، آیت‌الله بروجردی برای حوزه علمیه هیئت‌مدیره‌ای ایجاد کرد و از جمله اعضای آن، امام خمینی ره و آقامرتضی حائری ره بودند که بر مدرسه فیضیه نظارت داشتند. البته بین آنها با آیت‌الله بروجردی بر سر مسایلی اختلاف پیدا شد.

دوم اینکه، آقاسیدابوالحسن پیشتر برای ارتباط با سایر ادیان کارهایی کرده بود؛ اما آیت‌الله بروجردی تقریباً اولین مرجعی بود که نماینده‌ای را به خارج از عالم اسلامی فرستاد. ایشان مرحوم شیخ محمد محقق رشتی را به هامبورگ آلمان فرستاد و مسجد پایتخت آلمان را در بهترین نقطه شهر بنا کرد.^۱ می‌فرمود چون آقای محقق خیلی مفید است و کار می‌کند، یک ماشین بنز اعیانی برای او بفرستید. پس از فوت آقای بروجردی کسی برای او پولی نمی‌فرستاد و برگشت و دیگر کسی او را نفرستاد و بعدها دیدم که در قم کتاب‌فروشی می‌کند!

رجال و حدیث

دو علم مهم مورد بحث ما، علم رجال و علم حدیث است. مهم‌ترین اقدام آیت‌الله بروجردی در حدیث، تألیف جامع احادیث الشیعه بود که جمعی از شاگردان، به مدت هفت سال در منزل ایشان و در اتاق چسبیده به کتابخانه‌شان مشغول تألیف بودیم. اما رجال را مرحوم آقامیرزا حسن

۱. برای بیشتر ر.ک: محمد واعظ‌زاده خراسانی، زندگی آیت‌الله بروجردی، ص ۵۳. (تهران، مجمع جهانی تقریب مذاهب



نوری، برادر بزرگ آقامیرزا حسین که از مراجع فعلی است، می‌نوشت، پاک‌نویس می‌کرد و به مرحوم بروجردی می‌داد. این مخطوطات پس از ایشان باقی بود و پسر ایشان هم تا فوتش چاپ نکرد. اما نوه‌اش مرحوم سید محمد صادق که در جوانی فوت شد، این مخطوطات را در اختیار بنیاد پژوهش‌های اسلامی گذاشت که با مقدمات من، در مجموع هفت جلد اُفتست شد. نیمی از مقدمه طولانی من، شرح حال مرحوم بروجردی و بقیه‌اش درباره رجال و جامع الاحادیث بود که به صورت جداگانه هم چاپ شد. بنابراین به این صورت در هر دو اثر، همکاری داشتم.

آیت‌الله بروجردی و وسائل الشیعه

تا قبل از تدوین وسائل الشیعه توسط مرحوم شیخ حرعاملی رحمته‌الله بیشتر فقها مستقیماً به کتب اربعه مراجعه می‌کردند و با آمدن وسائل الشیعه، آنها تقریباً متروک شدند. من یقین دارم بسیاری از کسانی که ادعای اجتهاد دارند، کافی و من لایحضره الفقیه را نخوانده‌اند! نمی‌دانند چه کتاب‌هایی هستند و چه فرق‌هایی با هم دارند. در درس‌های فقهی رویه این بود و آیت‌الله بروجردی هم وسائل الشیعه را می‌خواند؛ اما در خلال درس‌ها به صورت مکرر به نواقص کتاب هم اشاره می‌کرد.

وسائل الشیعه نواقص زیاد دارد و مهم‌تر اینکه خیلی هم ضرر دارد! مانند آنچه گفته شد که حدیثی متعلق به یک راوی مثل زراره را با اسناد مختلف در ابواب مختلف آورده و از هم جدا کرده است. این برای یک مجتهد عیب است و استنباطی ناقص است که یک حدیث را در نُسَخ دیگر ندیده باشد و بخواهد از یک طریق فتوا دهد.

اشکال دیگر، تکرار و تقطیع روایات بود. صاحب وسائل وقتی می‌بیند که یک حدیث به چند باب ارتباط دارد و تکرار در همه ابواب، باعث تفصیل کتاب می‌شود، روایت را قطعه‌قطعه می‌کرد؛ یعنی قسمت طهاره را در باب طهاره و قسمت مربوط به صلوة را در باب خودش می‌آورد. این تقطیع مثل این است که انسان فقط قسمتی از سخنان بزرگی را بشنود و سپس در آن باب بخواهد قضاوت کند! حدیث هم همین‌طور است.



جامع احادیث الشیعه

اینها مهم‌ترین ایرادات ایشان بود و می‌فرمود که عمر ما گذشته است و خوب است که این نواقص رفع شود. تا اینکه در درس به باب «صلوة الرجل بحذاء المرأة» رسیدیم که این باب، روایات اختلافی فراوانی دارد. مثلاً نماز مرد کنار زن یا زن کنار مرد جایز است یا خیر؟ یا نماز هر دو مکروه است یا باطل؟ و فاصله چقدر باید باشد و غیره. ایشان فرمود که برای رفع نواقص وسائل، هرکس مایل است همین باب را به سلیقه خودش ترتیبی بدهد و فلان روز بیاورد. در آن روز حدود ۳۰-۳۵ نفر آمدند که برخی بزرگان حوزه هم بودند. مرحوم بروجردی می‌دانست این پروژه، کار آنها نیست و درحقیقت می‌خواست آنها را از سر باز کند! لذا به آنها می‌گفت که شما کارهای تان زیاد است! ولی عده‌ای از جمله آقایان منتظری، شیخ عبدالرحیم شیرازی، آقاسیدمحمدباقر ابطحی و برادرشان، آقاشیخ حسین نوری‌همدانی، آقای ستوده و چند نفر دیگر انتخاب شدند. در مقابله کتب خطی همه شرکت داشتند؛ تعدادی از آنها خیلی خوش خط بودند و کارشان این بود که نسخه نهایی را بنویسند.

در این جلسات جمع می‌شدیم و هرکسی هرچه نوشته بود، به ایشان ارایه می‌کرد که ایشان هم کارهای رفقا را در جمع می‌خواند. البته ابتدا غالب کارها، چه کار من و چه کار دیگران، مورد پذیرش نبود. در آن جلسه من نیز همین باب را مرتب کردم و آن را به همراه یک رساله ضمیمه، مبنی بر نواقص کارهای حوزه، چگونگی چاپ کتابها، اغلاط و روش تصحیح کتابها و برخی موارد دیگر به مرحوم بروجردی دادم. به خود ایشان هم اعتراض کردم که چرا در ابتدای کتاب خلاف، شرح زحمات و چگونگی سامان‌یافتن کار را ننوشته‌اید. چون ایشان گاه‌گاهی می‌گفت این کتاب را طی ۳۰ سال با نسخه‌های مختلف مقابله کرده و در نهایت نسخه‌ای را تهیه کرده‌اند که با مقدمه و خرج خود برای اولین بار در قم به چاپ رسانده‌اند. ایشان گفت: بله. وقتی بیرون آمدیم، آقای منتظری به من گفت تو با این نامه همه را کوبیدی.

در آن جلسه مرحوم بروجردی گفتند که آیت‌الله خوبی علیه السلام از نجف نامه نوشته‌اند که من می‌خواهم با یک عده از فضلا نواقص وسائل را رفع کنیم البته اگر شما خرج آنها را بدهید.



ایشان گفت اگر قرار است خرجش را خودم بدهم؛ پس بهتر است همینجا زیر نظر خودم انجام شود و از این جهت به آقایان زحمت دادم. البته شاید تعبیر «زحمت» نبود، ولی با چنین تعبیر محترمانه‌ای بود. به این صورت این کار شروع شد و به نهایت رسید. ایشان در اتاق بزرگ پذیرایی منزلشان، که به این کار اختصاص یافته بود، به منظور نظارت بر امور می‌نشست و اگر سؤالی داشتیم، می‌پرسیدیم. گاهی هم اختلاف زیادی در مسایل پیدامی کردیم و حتی به دعوا می‌کشید. بالأخره در سه مرحله این کار سامان گرفت. مرحله اول این بود که هرکس یکی از ابواب کتاب را بنویسد. برای من کتاب نکاح و طلاق معین شد، درحالی‌که هنوز ازدواج نکرده بودم و به آقاشیخ اسماعیل ملایری گفتم که این‌را به فال‌نیک می‌گیرم. او هم به آقای بروجردی گفته بود که از همه‌جا کتاب نکاح به فلانی افتاده است! تا اینکه در تابستان همان سال ازدواج کردم. در مرحله بعد ایشان گفتند حالا باید به صورت گروهی کار کنید؛ یعنی یک کتاب را چند نفر بنویسند و بعد با هم قرائت و تصحیح کنند. یک روز دیگر در حالی‌که کتاب «التاج»^۱ در دستش بود، گفتند در ذیل هر باب، احادیث اهل سنت را نیز از همین کتاب بنویسید و خیلی فایده دارد. طهارت و مقداری از صلاة را نوشته بودیم که ایشان در نوشتن روایات اهل سنت تردید کرد؛ چراکه بعضی می‌گویند خوب نیست احادیث ضعیف اهل سنت در کنار احادیث ائمه علیهم‌السلام که برای جمعش بزرگان ما زحمت کشیده‌اند بیاید... همین‌طور با تردید گذشت تا جلسه دیگری که ایشان گفت: می‌گویند کتاب شما به خاطر همین متروک می‌شود و به آن رجوع نخواهند کرد! بنابراین همه آنها را حذف کردیم!

آیت‌الله بروجردی روی احادیث کتب اربعه خیلی تأکید داشت و معتقد بود توسط بزرگ‌ترین علما و محدثان نوشته شده‌اند و در تمام این ادوار، مورد مراجعه بوده و درحقیقت نوعی تواتر دارند. این کتب بارها تصحیح، تعلیق و شرح شده است و در واقع مرجع فقهای ما بوده است. بنابراین باید تفاوتی بین روایات کتب اربعه با روایات دیگری که صاحب‌وسائل یا صاحب‌مستدرک از غیر کتب اربعه آورده‌اند، قایل شویم. بدین صورت که در بالای صفحه،

۱. کتابی که پنج کتاب از کتب صحاح سته را دربردارد.



روایات کتب اربعه را با همان ترتیب و رعایت مزیت‌ها می‌نوشتیم و سپس در ذیل همان باب، روایات سایر کتب را می‌نوشتیم.

پس از مدتی با یک محذور مبتلا شدیم؛ اینکه احادیث یک راوی باید کنار هم باشد. تعدادی از احادیث یک راوی در کتب اربعه است و تعداد بیشتری در سایر کتاب‌ها که باعث می‌شود از هم جدا شوند. مثلاً باب اول، حدیث اول از زراره چندسند دارد و همان حدیث در پایین، سند‌های دیگری دارد از غیر کتب اربعه. بنابراین آن فایده مهم تجمیع سند‌های یک حدیث از بین می‌رفت. بنابراین به عقب برگشتیم و روایات پایین را به بالا بردیم تا مجموع احادیث یک راوی به هم نخورد.

تقریباً شش‌سال طول کشید که کارها به انجام رسید، مقابله شد و نهایتاً به ایشان تحویل دادیم. ابواب مقدمات کتاب را خود نوشتند و عنوان را من می‌نوشتم. یکی از کارهایی که خیلی ما را معطل کرد، یافتن احادیث بود، برای مثال مرحوم شیخ صدوق حدیثی را در چندجا، به صورت مرسل یا با یک راوی ذکر کرده است. مرحوم فیض کاشانی^۱ که کتب اربعه را در «وافی» جمع کرده نیز چنین توجهی را داشته که احادیث یک راوی، در کنار هم باشند و تفاوت‌های آن را یا تکرار می‌کرده، یا آن جمله را وسط پراتز می‌گذاشته و با علامت «شین» به مشترک بودن آن قسمت از نسخه توجه داده است. وافی کتابی پُررمز و راز و بسیارخواندنی است و خیلی از آن بهره برده‌ام. حُسنش این است که ابواب عقاید و اخلاق را هم دارد و غالباً هم از ملاصدرا می‌گرفته است. عجیب این است که مرحوم مجلسی با اینکه طرف‌دار فلسفه نبوده، در شرح همین قبیل احادیث، با تجلیل از ملاصدرا روایات را از قول او نقل می‌کند و آرای او را با تعبیرات مهمی یاد کرده است.

در مرحله بعد، ایشان یک روز همه را خواست و فرمود، آقایان زحمت کشیدید و کار تمام شد؛ اما چون هرکدام از مجلدات را چندنفر نوشته‌اند، کارها باید یک‌نسق بشود و برای این منظور سه نفر را انتخاب کردند: آقایان شیخ علی پناه، شیخ اسماعیل ملایری و بنده. سید

۱. ملا محمد محسن فیض کاشانی، شاگرد ملاصدرا، فیلسوف و محدث دوره صفویه، ۱۰۰۷ تا ۱۰۹۰ق.



محمدحسن بروجردی^۱ هم جزو این گروه بود تا در صورت لزوم با ایشان مرتبط باشیم. این کار تا سال ۱۳۳۹ ادامه داشت، اما تمام نشد و دو ماه بعد هم آیت‌الله بروجردی فوت کرد. فقط یک جلد شاید در حیات ایشان شروع شد که پس از فوتشان به صورت رحلی به چاپ رسید. بقیه مجلدات باقی ماند تا اینکه مرحوم آقای خویی رحمته‌الله علیه که از کارهای آقای بروجردی اطلاع و به آن توجه داشت، تمام جزوات را خرید و در اختیار شیخ اسماعیل ملایری گذاشت تا چاپ کند. تا آنجا که من می‌دانم تاکنون دوبار در ۲۶ و ۲۹ جلد چاپ شده است. در یکی از چاپ‌ها آقای شیخ اسماعیل نوشته که من هزار تا حدیث اضافه کرده‌ام! البته این خلاف است و از اشکالاتی است که در کتاب‌مان هم ذکر کرده‌ایم.^۲

دلایل مطرح‌نشدن کتاب جامع‌الاحادیث در حوزه

فکر می‌کنم انتساب این کتاب به آیت‌الله بروجردی را قوی نمی‌دانند؛ به‌خصوص این تغییراتی که اخیراً در کتاب ایجاد شد. می‌گویند عده‌ای کتاب را نوشته‌اند و آقای بروجردی هم که فوت کرده و معلوم نیست واقعاً نظر او باشد! شاید این دلیل عدم استقبال باشد! ضمن اینکه نمی‌خواهند موقعیت وسائل‌الشیعه نیز از بین برود.

اما همین کتاب، ده امتیاز دارد که آنها را در مقدمهٔ رجال برشمرده‌ام و مهم‌ترین آن همین است که احادیث یک راوی کنار هم قرار گرفته و تقطیع نشده است و احادیث را در باب مناسب‌تری نوشته‌ایم. در آن جلسات، گاهی خیلی بحث می‌شد که فلان حدیث برای کدام یک از ابواب مناسبتر است. گاهی خدمت آیت‌الله بروجردی می‌رفتیم و سؤال می‌کردیم. البته ایشان اواخر می‌گفت خود شما از من واردتر هستید و نظر خودتان را عمل کنید.

امتیاز مهم دیگر، مسئله «اشارات» است؛ یعنی ذیل هر باب، به روایات مرتبط با این باب

۱. سید محمدحسن طباطبائی بروجردی در سال ۱۳۰۴ ش در بروجرد متولد شد. نوشتن اکثر امور استفتائی آیت‌الله بروجردی به عهده ایشان بود. وی در سال ۱۳۵۶ ش در شهر قم دارفانی را وداع گفت.

۲. برای مطالعه بیشتر، رک: مصاحبه با استاد محمد واعظ‌زاده خراسانی، مجله «حوزه»، سال ۸، ش ۱ و ۲ (۱۳۷۰ ش).



در ابواب یا کتب دیگر به صورت مفصل اشاره شده است. در حالی که مثلاً در وسائل الشیعه فقط به صورت «تقدم» و «یاتی» اشاره شده است، ایشان می‌گفت بنویسید: تقدّم در باب فلان، حدیث شماره فلان، قوله عنه فلان؛ یعنی همان جمله مربوط روایت را بنویسید تا مراجعه‌کننده بداند که به کدام کلمه روایت مرتبط باید رجوع کند. انصاف این است که اگر فقیهی بخواهد کاملاً تتبع کرده باشد و به قول خود ایشان «استفراغ الوسع» را محقق کند، باید به این اشارات مراجعه کند. این همه اشارات در جامع احادیث الشیعه انصافاً در وسائل الشیعه و کتاب‌های دیگر نیست.

یکی دیگر از مزایای این است که در ابتدای هر باب، آیات مربوط به آن باب ذکر شده است. یادم می‌آید در کتب امر به معروف و نهی از منکر، بحث‌های اخلاقی را مثلاً صاحب‌جواهر به عنوان فقهی مطرح کرده است؛ ولی مثلاً در باب مربوط به «تقدیر و قدر»، ما همه آیات مرتبط را جمع کردیم؛ به طوری که آقای مشکینی می‌گفت یکی دو آیه کافی است و در نهایت دو سه آیه را نگه داشت. از سوی دیگر این کتاب از روی نسخ صحیح، تصحیح شده است؛ در حالی که وسائل الشیعه تا به حال تصحیح نشده است.^۱

آیت‌الله بروجردی و مکاتب و ثوق صدوری و وثوق سندی

بحثی درباره دو مکتب حدیثی، با عنوان وثوق صدوری و وثوق سندی در درس آیت‌الله بروجردی مطرح نبود؛ اما ایشان در کتب اربعه و نیز توثیقات عامه اشکال می‌کردند و برداشت ما این نبود که حتماً مقید به عدالت راوی باشند. لذا به مسئله وثوق و قرائن بیشتر اهمیت می‌داد؛ مخصوصاً اگر موضوعی چندبار از یک راوی نقل می‌شد، خیلی اهمیت داشت. همچنین فقیه بودن راوی برای ایشان اهمیت زیادی داشت؛ امثال زراره و محمدبن مسلم

۱. از موارد عدم استقبال حوزه از کتاب جامع الأحادیث الشیعه می‌توان به دلایل زیر اشاره کرد: معرفی و تبلیغ نشدن اثر توسط خود مرحوم بروجردی، شیفتگی مفرط به آثار گذشتگان، فقدان ایثار و شهامت علمی و... برای بیشتر ر.ک: ویکی فقه، ذیل «جامع احادیث الشیعه فی احکام الشریعه».



فقیه بودند و می‌فهمیدند که امام چه می‌گوید و چه چیزی را نقل می‌کنند. خیلی از روایت معلوم نیست چقدر علم داشته‌اند؛ حدیثی را شنیده و نقل کرده‌اند و اطمینانی وجود ندارد که روایت را فهمیده باشند و توانسته باشند به درستی نقل کنند! از این رو تکیه فراوانی بر این دسته از روایت داشت؛ تاجایی که گاهی به شوخی می‌فرمود: آن قدر درباره زراره مطالعه و دقت کرده‌ام که می‌توانم تصویر او را هم مجسم کنم!

موضوع دیگری که خیلی روی آن تأکید داشت، شهرت بود؛ البته نه شهرت روایی بلکه شهرت فتوایی. از روایات ارجاع‌دهنده به شهرت، مثل «إِعْمَلْ بِمَا اشْتَهَرَ بَيْنَ اصْحَابِي» چنین استفاده کرده بود که مراد فتوا و حکمی است که در زمان ائمه عليهم السلام و اعصار نزدیک به آنها بین اصحاب شهرت داشته است و اگر چنین فتوایی ثابت شود حتی بر روایات هم مقدم است. چون روایت، تنها حکایت می‌کند؛ اما چنین شهرتی در صورت اثبات، حکایت از قطعیت دارد.

ایشان دقت فراوانی در رجال داشت. من شنیدم که آیت‌الله خوئی رحمته الله گاهی که یک مسئله رجالی مطرح می‌شد، می‌گفته‌اند که این مسئله را باید از آقای بروجردی سؤال کنیم که تخصص داشته است.

مکاتب حدیثی کوفه و قم

کوفه قبل از نجف، مهد تشیع بوده است و تشیع از کوفه نشر یافته است؛ چون حضرت امیر عليه السلام در آنجا حضور داشته است. تصور بسیاری این است که اهل مدینه شیعه بوده‌اند؛ اما واقع این است که آنها محب اهل بیت عليهم السلام بودند و شیعه کم بود. اما در کوفه به واسطه حضور چندین ساله علی عليه السلام و سخنرانی‌ها و جنگ‌های درگرفته، بسیاری شیعه شدند و بخش بزرگی از مردم نیز با وجود اینکه اهل سنت بودند، در زمره محبان و اصحاب ایشان به‌شمار می‌آمدند.

فرد مطلعی می‌گفت که در جنگ‌های حضرت علی عليه السلام بیش از دو هزار صحابی پیامبر در رکاب حضرت امیر عليه السلام بودند و نمی‌توان به راحتی آنها را رد و لعن کرد. درست است که بسیاری از آنها شیعه نشده بودند؛ اما علی عليه السلام را خلیفه چهارم می‌دانستند و تا پای جان هم ایستاده



بودند. می‌گفت پس چرا این قدر می‌گوییم جز چهار نفر، هیچ‌کس شیعه نبود! اینها مباحثی است که آیت‌الله بروجردی خیلی تمایل داشت رواج پیدا کند تا برخی برخوردهای عوامانه و جاهلانه از حقیقت تشیع زایل شود.

یکی از موضوعاتی که خیلی لازم است و به آن اهمیت می‌دهم و گذشتگان نیز خیلی به آن اهمیت می‌دادند، مکاتب حدیثی قم و کوفه است.

قمی‌ها این معنا را درک کرده بودند که هرچند کوفه مهد تشیع بوده است، ولی در همان زمان ائمه علیهم‌السلام، مهد فرقه‌های شیعه هم بوده است. در رجال کُشی آمده است که در زمان خود ائمه علیهم‌السلام چند فرقه شیعه در کوفه بودند و چقدر با هم اختلاف داشتند؛ تا جایی که یکدیگر را تخطئه و تکذیب می‌کردند و حتی آمده است که عده‌ای زراره را لعن می‌کردند! اینها باعث شده بود که قمی‌ها، طریق خودشان را به روایات داشته باشند و به همان اعتماد کنند. پیش از آن، احمد بن محمد بن حسن اشعری (عالم بزرگ قمی) هرکس که حدیثی از اهل کوفه را نقل می‌کرد، از قم بیرون می‌کرد! حتی برقی (صاحب محاسن) را از قم بیرون کرد که البته بعد فهمید که چنین نبوده است. این بحثی است که باید خیلی دنبال شود و شیخ صدوق در این جهت تخصص دارد. از لسان شیخ، معلوم است که در بعضی مسایل با کلینی اختلاف دارد و می‌خواهد به او اعتراض کند. یکی از اعتراض‌های او در مسئله تحریف قرآن است که کلینی روایاتی را در این باب نقل کرده است.

سلیقه حدیثی صدوق، درست در مقابل کلینی است. بیشتر راویان کلینی کوفی‌اند؛ به‌ویژه علی بن ابراهیم و پدرش، ابراهیم بن هاشم که بیش از دوهزار حدیث را از این طریق نقل کرده است. می‌گویند ابراهیم بن هاشم، اولین کسی بوده است که احادیث کوفه را به قم آورد. در این سال‌ها ندیده‌ام که کسی در قم به دنبال این مسئله باشد؛ در حالی که این خودش یک مسئله است و نتیجه چنین اختلافی در خیلی جاها بروز پیدا می‌کند.

کافی در کتاب الحجّة، روایات بسیاری از بصائر الدرجات محمد بن حسن اشعری نقل کرده است، تاجایی که به نظر من این کتاب را جلوی خود گرفته و خلاصه کرده است. چون راوی‌ای



که از او نقل می‌کند، همان صاحب بصائرالدرجات است؛ درحالی که صدوق می‌گوید روایات این کتاب را نقل نمی‌کنم! اما آن قدر به استادش محمدبن حسن بن ولید اطمینان دارد که همه روایات او و هرچه در کتابش دارد را نقل می‌کند. حال نتیجه اینها در مسائلی مختلف، چقدر تفاوت می‌کند!

آیت‌الله بروجردی و عظمت شیخ طوسی رحمته‌الله‌علیه

اینکه خیال کنیم هر حدیثی که به ظاهر، گوشه‌ای از فضیلت یک امام را سلب می‌کند، درست نباشد و مثلاً گوینده را تکفیر کنیم، صحیح نیست! بزرگان ما و بیش از همه شیخ طوسی رحمته‌الله‌علیه صدر فراوانی داشته‌اند. آیت‌الله بروجردی خیلی به شیخ طوسی عقیده داشت و آن قدر هم فکر بودند کأنه شیخ طوسی در زمان ما دومرتبه متولد شده است! اگر کسی در مسئله‌ای اعتراضی به شیخ طوسی وارد می‌کرد، ایشان می‌گفت اگر تمام عمر شیخ طوسی را با آن همه کارهای علمی حساب کنید، شاید فقط پنج دقیقه از عمرش به این مسئله برسد! حالا فرض کنید که در عمرش پنج دقیقه ممکن است اشتباه کرده باشد!

مرحوم بروجردی رحمته‌الله‌علیه و خرافه‌ستیزی

ایشان در روایات و حتی در غیرروایات، که گاهی کرامات دروغی از اشخاص یا شعرا نقل می‌کردند، حساس بود، ایراد می‌گرفت و اگر کسی می‌گفت، به سرعت اعتراض می‌کرد. در همین مشهد، در سفری که سال ۱۳۲۳ آمده بود، آقای مدقق، واعظ معروف در شب تولد امام حسین علیه‌السلام منبر رفته بود و می‌گفت: قنداقه امام حسین علیه‌السلام را به عرش بردند و خدا دست بالای سر او گذاشت! آیت‌الله بروجردی با عده‌ای آن طرف مجلس بودند و مجلس هم بزرگ و پر از جمعیت بود. من دیدم که گفتگویی در آنجا در گرفته است و مرحوم نوغانی رحمته‌الله‌علیه که نزد ایشان نشسته بود، از جا بلند شد و گفت: آقای مدقق! آیت‌الله می‌فرمایند که خدا دست ندارد! آقای مدقق گفت: «به‌به! استفاده کردیم که خدا دست ندارد!»



اینها چیزهایی است که خلاف عقل و شرع است و اینکه امام حسین علیه السلام به عرش نرفته باشد و یا اگر هم رفته باشد، دستی بالای سرش نگذاشته باشند، نقصی برای آن امام نیست! اصلاً چرا اینها را می‌گویند؟! ایشان در این قبیل روایات، خیلی حرف داشت.

کتاب رجالی

ایشان در مقدمه جلد اول رجال، گفتار مفصلی درباره اسانید کتاب کافی دارد و می‌گوید که پس از سال‌ها مطالعه و بررسی کتاب‌های رجالی به این نتیجه رسیدم که باید تمام سندهای مشابه را کنار هم بگذاریم. این کار نتایج فراوانی دارد و گذشتگان ما و در رأس آنها شیخ طوسی و مرحوم نجاشی از همین سندها استفاده کرده‌اند.

این کتاب‌ها دو قسم است که در مقدمه کتابم نوشته‌ام: مرتب‌الأسانید و مرتب‌رجال‌الأسانید.

مرتب‌الأسانید، یعنی مرتب‌کردن اسانید مشابه که ایشان ابوابی را به ترتیب حروف تهجی و به ترتیب اسامی افرادی که سند دارند، مرتب کرده است. مثلاً در باب «عین» ذیل عنوان «علی بن ابراهیم»، تمام سندهای وی را که با پنج واسطه به حضرت صادق علیه السلام می‌رسد، جمع کرده است که بیش از دو هزار فقره است. حال این چه فایده‌ای دارد؟ فایده‌اش این است که ما جز همین سندهایی که به دست آنها رسیده و استفاده کرده‌اند، مدرک دیگری نداریم. اما در این سندها می‌توانیم ببینیم که یک راوی از چه کسی نقل کرده و احیاناً در جای دیگری واسطه‌ای هم باید باشد که جاافتاده است و همین حذف واسطه، حدیث را مرسل می‌کند.

در یک سند متشابه، افراد با اسم یا کنیه معرفی می‌شوند و گاهی نام پدر و حتی جدشان نیز آمده است. در کتب صدوق خیلی از سندها مفصل است و تا جایی که توانسته، مشخصات را اضافه کرده است. در کافی کمتر است و شیخ طوسی هم در تهذیب، چنین رویه‌ای را در شرح مقلعه مفید داشته است؛ اما با طولانی‌شدن کتاب، آنها را حذف کرده است.

لذا با مرتب‌شدن سندها، اطلاعات کامل هم در جلوی نام افراد آمده است و اگر کسی



بخواهد در سندها دقت کند، می‌تواند هم لقب راوی را پیدا کند، هم لقب پدر و جدش را و هم وسائط حذف شده در میانه سند. یعنی کار قدما که افراد را به‌طور ناقص از روی سندها معرفی می‌کردند، به‌صورت یکجا و کامل انجام می‌شود.

مرحوم بروجردی مقدمه مفصلی هم در بیان روش کار خود داشت که در اختیار آقا میرزامهدی صادقی رحمته‌الله بود. آقای صادقی یک کتاب رجالی نوشته بود و می‌گفت تا کتاب من را چاپ نکنید، این مقدمه را نمی‌دهم! بنیاد پژوهش‌های اسلامی به خرج خودش آن کتاب را چاپ کرد تا این مقدمه را گرفت و ما آن را در ابتدای کتاب آوردیم. اینها را کسی نمی‌داند! عنوان کتاب این است: تجرید اسانید الکافی و تنقیحها (من بعض نسخ ما الفه حسین الطباطبائی البروجردی، عنی باستنساخه و تعیین = مواضع الاسناد میرزا مهدی التبریزی)

تهذیب و بقیه کتاب‌هایی که به‌صورت دست‌خطی بود، مقدمه ندارد؛ اما همین مقدمه کافی، کل آنها را دربردارد. بنابراین بخشی از این کتاب‌ها، مرتب‌الاسانید است؛ مثل مرتب‌الاسانید الکافی، مرتب‌الاسانید التهذیب، مرتب‌الاسانید الإستبصار و مرتب‌الاسانید من لا یحضر و چند کتاب دیگر از صدوق.

مرتب‌رجال‌الاسانید، عنوان دوم کتاب رجال ایشان است؛ پس از جمع‌آوری آن اسانید، نیاز به استنتاج است که مثلاً استاد یا شاگرد فلان راوی چه کسی بوده است. درباره هر راوی به ترتیب حروف تهجی، چنین مشخصاتی از روی سندها تدوین شده و کنیه، لقب و سایر خصوصیات که از سندها استفاده می‌شده را به ترتیب حروف نوشته است.

اسم بخش اول، مضاف است؛ مانند: مرتب‌الاسانید الکافی. اسم بخش دوم مرتب‌رجال‌الاسانید است و نظر ایشان این بود که پس از این دو، باید بتوانیم از روی مجموعه این اطلاعات، یک کتاب رجال کامل بنویسیم. برای این منظور، جلسه‌ای هم در اندرونی منزل ایشان تشکیل شد و هرکدام یکی از کتب رجال قدیمی را در دست گرفتیم که طبق این دو ترتیب‌بندی انجام دهیم. متأسفانه برای این کار، یک جلسه بیشتر تشکیل نشد و بعد هم عمر ایشان به پایان رسید.



پیرمرد، مشاغل متعددی داشت و خیلی از اینکه به کارهای علمی خود نمی‌رسد، شکایت می‌کرد. گاهی می‌گفت اگر کسی وضع من را آرزو داشته باشد، نهایت حماقت است! برای اینکه در این وضعیت انسان مالک وقت خود نیست! تا می‌خواهد یک صفحه را مطالعه کند، ۱۰ تا کار بر سرش می‌ریزد. گاهی می‌دیدم روی میز ایشان، یک کتاب مثلاً یکی از کتاب‌های مرحوم شرف‌الدین، باز مانده است و نوبت بعد هم می‌دیدم که هم‌چنان باز است؛ برای اینکه نمی‌رسید مطالعه کند و از این جهت خیلی ناراحت بود.

آیت‌الله خوئی این رجال را ندیده بود؛ ولی شنیده بود که ایشان چه کارهایی کرده و بر همین منوال، کتاب خود را نوشت. ایشان دستور داد آقا سید عبدالعزیز طباطبائی رحمته‌الله علیه چند نفر را جمع کند که از کتاب‌های حدیث و سندها فیش برداری کنند و از آنها مطلب درآورند؛ اما در عین حال گفته است که مسایل مهم را باید از آقای بروجردی سؤال کرد.

تفاوت آثار مرحوم بروجردی و مرحوم خوبی

کار بزرگ آقای بروجردی این است که مقدمات کار را فراهم کرد؛ یعنی سندها را جمع کرده است تا در وقت مقتضی بتوان از آنها استفاده کرد. در مرحله دوم هم، وصف استاد یا شاگرد و نیز کنیه و لقب افراد را جداگانه مرتب کرده است؛ پس درحقیقت، طبقه روات را هم مشخص کرده‌اند. ایشان روش خاصی داشت و مثلاً برای هر راوی، سی سال در نظر می‌گرفت و بقیه عمرش را با استاد یا شاگردانش محاسبه می‌کرد، اما فاصله طبقات روات را کمتر گرفته بودند. بر این مبنا روات را طبقه‌بندی کرده بود که خود ایشان در طبقه ۳۶ روات قرار گرفته بود در حالی که حضرت امام حسن علیه السلام جد سی‌ام ایشان است.

پرسش و پاسخ

یکی از ویژگی‌های ایشان این بود که به خاطر دقت فراوان در روایات، نیاز چندانی به اصول عملیه نمی‌دیدند و کمتر به آنها می‌رسید. البته من ملتفت نشدم که ایشان به استصحاب - که علما



خیلی به آن اهمیت می‌دهند - کم‌توجهی کند؛ چون درس ایشان به بحث استصحاب نرسید؛ اما هیچ‌جایی هم ندیدم که خیلی به آن اهمیت بدهد. یعنی نتوانستیم بفهمیم که چقدر برای استصحاب ارزش قایل است. ایشان رعایت زمان و حال و مصالح را خیلی در نظر می‌گرفت. این درست است که کمتر به اصول عملیه می‌رسید؛ اما شاید علتش این بود که در درس‌ها بیشتر رؤس مطالب مورد بحث قرار می‌گرفت و اصول عملیه در فروع، خیلی به ندرت بروز پیدا می‌کرد. ایشان به همان اصول ابواب که در روایات هست، خیلی اهمیت می‌داد و به فروع کمتر می‌پرداخت.

به نظرم شاگردان آیت‌الله بروجردی بر اصول فکری ایشان تأکید ندارند. البته خود آنها مجتهد هستند و روش‌ها و سلایقی دارند. در میان افرادی که من دیده‌ام بودم، آقای منتظری تبحر بیشتری در فقه داشت و شیوه استاد را نیز پسندیده بود و به کار می‌پست.

درباره کتاب «وافی» فیض باید بگویم که این همان کتب اربعه است که روایاتش را خیلی خوب منظم کرده است. ما حتی باب‌بندی جامع‌الاحادیث را هم تا حدی از وافی گرفتیم. صاحب وسائل الشیعه، هر بابی را جزیی جزیی کرده و برای هر کدام، یک باب تشکیل داده است؛ اما صاحب وافی، همه آن جزئیات را در یک باب بزرگ آورده است. صاحب وسائل الشیعه مانند این است که دارد مفصل فتوا می‌دهد؛ اما وافی خیلی موجز است. ما بین این دو را گرفتیم و از هر دو استفاده کردیم. کتاب وافی برای احادیث کتب اربعه، کتاب خوب و منظمی است؛ اما شاید بعضی تغییراتی که در ترتیب کتب داده شده است، چندان مورد پسند نباشد. مثلاً همه فقها احکام میت را از باب اینکه غسل دارد، در آخر کتاب طهارت ذکر می‌کنند و بقیه مسایل کفن و دفن و تعزیه را نیز همان‌جا می‌آورند؛ اما صاحب وافی بنا بر سیر مسایل طبیعی، کتاب‌های وصیت، احکام میت و ارث را به آخر کتاب موکول کرده است؛ چون به لحاظ ترتیب طبیعی، انسان ابتدا وصیت می‌کند، سپس می‌میرد و در نهایت از او ارث می‌برند. چنین چیزهایی در وافی وجود دارد که برخلاف رویه کل محدثین و فقها است.

من خیلی با وافی انس داشتم؛ چون باید برای تشکیل عنوان یک باب و طول و عرضش،



روش او را به‌عنوان یک محقق، در نظر می‌گرفتیم. وافی، خیلی خوب احادیث را شرح می‌دهد. در بین علما دو نفر هستند که در شرح احادیث تخصص دارند؛ یکی مرحوم مجلسی که پدرم خیلی به آن اهمیت می‌داد و دیگری مرحوم فیض که البته افکار خاصی هم دارد. او در مقدمه وافی خیلی به اصولیان می‌تازد و می‌توان گفت که نوعی اخباری ملازم است. او با اینکه عارف و فیلسوف است؛ ولی اخباری هم هست و به همین جهت، مسئله تحریف قرآن را که اخباری‌ها بر آن تأکید دارند، هم در مقدمه کتاب صافی و هم در خلال روایات متفرقه نقل کرده است. اینها چیزهایی است که باید توجه داشت و به خاطر یک امتیاز، نباید برای همه چیزش امتیاز قایل شد.

آشنایی با سخنران

محمد واعظ‌زاده خراسانی (متولد ۱۳۰۴ ش مشهد، متوفی ۱۳۹۵ ش) در سال ۱۳۱۸ ش راهی نجف شد و تا سال ۱۳۲۱ ادبیات و سطوح ابتدایی فقه و اصول را فراگرفت. سپس به مشهد مراجعت کرد و تحصیلاتش را تا ۱۳۲۸ در رشته‌های مختلف علوم اسلامی در محضر اساتید معظم: سیدبونس اردبیلی، کفایی، میرزامهدی اصفهانی، شیخ‌هاشم قزوینی، شیخ‌مجتبی قزوینی، شیخ‌کاظم دامغانی... فراگرفت. او در سال ۱۳۲۸ ش عازم قم شد و طی ۱۱ سال از آیات عظام: بروجردی، سیدمحمد حجت، سیدصدرالدین صدر، گلپایگانی، اراکی رحمته‌الله‌علیه و درس اصول حضرت امام، و فلسفه علامه طباطبایی بهره برد و در علوم نقلی و عقلی از ایشان اجازه اجتهاد دریافت کرد. او همچنین اجازه نقل حدیث را از شخصیت‌های بزرگی چون علامه شیخ آقابزرگ تهرانی، علامه سمنانی، آیت‌الله رامهرمزی و آیت‌الله بروجردی اخذ کرده است.

آیت‌الله واعظ‌زاده خراسانی، مؤسس و اولین دبیرکل «مجمع تقریب مذاهب اسلامی»، و بعدها عضو شورای عالی و مجمع عمومی آن بود. وی سالیانی بسیار مدیر دو گروه قرآن و اقتصاد اسلامی در بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی و ریاست هیئت‌مدیره این بنیاد را نیز برعهده داشت.

اهم آثار او عبارتند از: کتاب‌های «شرح زندگی آیت‌الله بروجردی»، «امام خمینی و انقلاب



اسلامی»، شرکت در تألیف «جامع احادیث الشیعه» با نظارت آیت‌الله بروجردی، تصحیح و تحقیق دو کتاب «المقنع» و «الهدایه» اثر شیخ صدوق، تحقیق و ترجمه «الجمل و العقود فی العبادات» اثر شیخ طوسی، گردآوری، تصحیح و انتشار «مجموعه مقالات کنگره شیخ طوسی» و کتاب «رجال» و «فهرست» شیخ طوسی، مجموعه مقالات «میراث ماندگار»، مشارکت در تألیف کتاب «المعجم فی فقه لغة القرآن و سرّ بلاغته» و «نصوص الاقتصاد الاسلامی کتاباً و سنة و فقهاً»؛ گردآوری احادیث عترت از طرق اهل سنت با شرکت دیگران؛ نامه به بن‌باز (مفتی عربستان سعودی) که همراه پاسخ وی چاپ شده است.

برای مطالعه بیشتر

۱. استادی، رضا، «آثار و تألیفات آیت‌الله بروجردی»، حوزه، سال ۸، ش ۱ و ۲، ۱۳۷۰ ش.
۲. اسلامی، رضا، مدخل علم فقه، انتشارات مرکز مدیریت حوزه علمیه قم، ۱۳۸۴ ش.
۳. بروجردی، سیدحسین، ترتیب اسانید کتاب الکافی للشیخ الکلینی، مشهد ۱۴۱۴ ق.
۴. سبحانی، جعفر، «مصاحبه با آیت‌الله جعفر سبحانی»، حوزه، سال ۸، ش ۱ و ۲، ۱۳۷۰ ش.
۵. علوی، جواد، «آیت‌الله بروجردی در بروجرد»، حوزه، سال ۸، ش ۱ و ۲، ۱۳۷۰ ش.
۶. معزّی ملایری، اسماعیل، جامع احادیث الشیعه فی احکام الشریعه، قم، ۱۳۸۳ ش.
۷. مقدمه کتاب «معجم رجال الحدیث و تفصیل طبقات الرواه»، مرکز نشر آثار الشیعه، قم، ۱۴۱۰ ق.
۸. «مصاحبه با آیت‌الله محمد فاضل لنکرانی»، حوزه، سال ۸، ش ۱ و ۲، ۱۳۷۰ ش.
۹. پایگاه اینترنتی ایران و العرب (مساحة «للتعارف» بین ایرانیین و العرب، المجمع العالمی للتقرب بین المذاهب الاسلامیه (www.iranarab.com)
۱۰. ویکی فقه، ذیل «جامع احادیث الشیعه فی احکام الشریعه».